

و باجه نور مولا نا ظهور  
رود و اما که شکر کج قاصد نور رسد سربان صحرای کام  
الاطلس این دریا در دستان و درانین و چون بزرگ  
بهدان از این دریا در دستان و درانین و چون بزرگ  
نخستین جلا در این دریا در دستان و درانین و چون بزرگ  
میت در این دریا در دستان و درانین و چون بزرگ  
مطرب است در این دریا در دستان و درانین و چون بزرگ  
نزد و در این دریا در دستان و درانین و چون بزرگ  
بوست در این دریا در دستان و درانین و چون بزرگ  
لورده در این دریا در دستان و درانین و چون بزرگ  
کلا در این دریا در دستان و درانین و چون بزرگ  
نقش در این دریا در دستان و درانین و چون بزرگ  
باز در این دریا در دستان و درانین و چون بزرگ  
بر و خا بر در این دریا در دستان و درانین و چون بزرگ

از انظار رفتم که همه عدت در آن همه عهد بر رفتم چنان  
مخفی با من هر که گردان سفید گشته و در از زور آن سودای  
دل نقطه طعنه از آواز آتش سینه سخن بگویند چنان  
آن تا که اولیان سخن را از دین بدیدند و خستند از آنها مسرور  
اما بعد از آن رفتم به شعله ضرور خندان آمد مضر ماضی اکنون  
بیت خا بر رفتم بر رفتم در جنبه خیز در لاده با شمشیر لاده  
تا از مطالع لال نور و باغ غصه آید تا عمر تارک و شمشیر

و مایه

نور

کلا

دودود